



سلیمان راوش

خداوندگار راستین بلخ و سرایشگر بزرگ خرد

ابو منصور محمد بن احمد

دقیقی بلخی

اگر به پای لوح محفوظ عرش ادب خراسان به نیاش خرد و ستایش ادب زانو بزیم در بلندای پروینه های فرینه ذات فلسفه و عرفان ، در پهنهء پهناور شعر به نگاره ی زرانوده مردی برمیخوریم که تاج شهنشاهی خرد گستری و باز آفرینی قصر و کاخ بلند هویت ملی ، آیینی و ادبی خراسان زمین را به سر دارد ، و بلور چشمه خرد را چون ساغری بدست گرفته و بکام تشنگان آن شراب جانبخش میریزد. از ابو منصور محمد بن احمد دقیقی بلخی ابر مردی که در سالهای بیست و یاسی سده چهارم هجری چشم بدنیا گشود ، و در جوانی بلخ را به نور خرد آذینه بست سخن می گویم.

دقیقی بلخی را از آن بایستی خداوندگار راستین بلخ خواند ، که هرگز به گفتهء ناصر خسرو یمنگانی « بیای خوکان نریخته دُر دری را » و انگاه ایکه می خواسته بر تارک اهریمن شقاوت مشتی مرگ بکوبد تا عروس خرد و فر و شکوه اهورایی را دو باره بر سریر سلطنت زمان به جلوه آورد، کلام را از ژرفای گذشته های بلخ میآغازد ، و یادواره های خرد را در این سرزمین در قامت های گوهرینه ای نقش ها و چهره ها فرا روی تاریخ با درخشندگی سیمای خورشید در نگارستان شعر به نگارگری می گیرد .

این ستاوند نشین مردی ستایشگر خرد که سراپا در سوگ هزاران جان باخته یی مرد وزن خراسانی در راه حفظ و دفاع از فرهنگ و آئین و خاک خراسان زمین در مقاومت علیه دژاندیشان و دژمنشان اعراب ، و فراموشی ویرانی برج و باره های شکوه و هیبت و صلابت های فره ی تاناتا ( Tanata ) یا تانائیس ( اناهیتا ) ، میترا و ( وهران ) آتشکده ایکه اسفندیار در بلخ بنا نهاد و نوبهار معبد بزرگ که جمشید آنرا ساخته بود ، و هزاران نگاره های دیگر ، با روان آزرده از ستم تاریخ بر پیکر آسمان سایی سرزمینش ، می زیست ، همینکه فرصت نفس کشیدن را بدور از سیطرهء دجال همه زمانه ها یعنی طوارق تازیان پیدا مینماید ، به بخشیدن جان و درمان پیکره بلند و به خون آغشته و بخاک افتاده ی

دقیقی بلخی را بدون هرگونه تردید و پنداری میتوان بنیاد گذار کاخ فلک سای شاهنامه که بلندی دیواره های زرینه آن به وسیله فردوسی بزرگ انجام گرفت ، دانست . و چه شایسته و ارجمندانه می بود که اگر شاهنامه فردوسی را بنام شاهنامه {دقیقی فردوسی} می ستایند .

دقیقی بلخی، این ستایشگر فرزانه خرد، بی گمان میخواست است که تاریخ سر زمین (آریه و یچه) (خراسان) - افغانستان امروزی را آنگونه که سزاوار است بنویسد، تا چشم ها با خوانش آن همچنان بینا ماند و گوش ها ندای حقیقت هویت ملی آئینی و فرهنگی را در منادمت منادیان دروغ و ریا گم ندارند. به همین منظور است که او از بازتاب کامل فروزه های حقایق اسطوره یی که بهر حال انعکاس از واقعیت های تاریخ کشور ما به شمار می آیند، کوتاه اما استادانه در نگاره ی زیبا سرپایی با واژگان نگارخانه شعر به نگارش می گیرد .

دقیقی بلخی این فروهیده مردی کیان آئین و ستیزشگر آئین دیو و دد ، کلام را نخست از خاستگاه خرد و خرد و آنگاه از نبرد فرزندگان با اهر یمن اندیشان ، می آغازد .

بلخ :

همانگونه که (اوستا) و (وند یداد) ، سروده های ویدی و تمام خداینامه ها شاهنامه ها اشاره دارند ، بلخ تا زمان آغاز ویرانی خویش بدست اعراب متجاوز در زمان خلافت عثمان بن عفان ، خاستگاه خرد و تمدن بوده است و مرکز شاهان و فروهیدگان . دقیقی بلخی ، به بلخ صفت {گزین} قایل می شود. گزین معنی برگزیده ، بسندیده شده و انتخاب شده را می دهد. برگزیدگی بلخ بنا به روایت اوستا از سوی اهورامزدا یعنی خداوند است .

الهامة مفتاح در رابط به بنای اولیه بلخ می نویسد :

« در اوستا چه بسیار از «(جم) سخن رفته است و یم (بیم) به معنی جم و در پاره ای از قسمتهای اوستا کلمه خشنت به آن افزوده و جمشید ؛ از جم و شید به معنی درخشان است. جمشید در اوستا پسر ویونگهونت (ویونگهان) خوانده شده است . بنا بر روایت اوستا ، هنگامی که جمشید به سلطنت رسید، اهورا مزدا امر کرد که تا وی شروع به بنای پناهگاهی موسوم به (ور) {باغ} یا ارگ شاهی نماید . {در ادیان ابراهیمی یهوه یا الله به جای آنکه برای بی پناه های زمین دستور ساختن پناهگاه را بدهد برای خویش داده است که عبارت از کعبه باشد. م } { در فرگرد دوم وندیداد از روزگار جمشید صحبت می شود، جزییات این قصه بیان می گردد . شاهنامه نیز در خصوص منزل ساختن جمشید می گوید :

بفرمود دیوان نا پاک را — به آب اندر آمیختن خاک را  
هر آنچ از گل آمد چو بشناختند — سبک خشت را کالبد ساختند

سطور مسطور در اوستا، علاوه بر اینکه معلومات همه جانبه راجع به عمارت مرکزی قصر و اتاقهای داخلی و خارجی و تقسیمات سه گانه علیا و وسطی و سفلی و بازار، تعداد خیابانها هر بخش و تعداد خانواده هایی که در هر بخش و خیابان ها جای گرفته بودند، می دهد ، همانند یک مهندس ، پلان و نقشه قصر شاهی و عمارات ملحقه و خیابانهای شهر مربوط را طرح می نماید . این (ور) اولین پایگاه بزرگ پیشد دایان بلخی بود و در اثر وجود آن ، آبادی های دیگری در اطراف وسعت یافت . به سوی این (ور) آب نیز کشیده شده بود. در اطراف این نهر و انهار منشعب از آن چراگاههای وسیعی احداث شده بود که به شهادت اوستا، علف آن تمامی نداشت و این صفت چراگاههای صفحات باختر بود.

بهترین و لذیذ ترین میوه ها و خوشبو ترین گیاهان و نباتات و قشنگترین پرندگان و زیبا ترین انسانها در این شهر گرد آورده شد و بدین سان در اطراف این قصر بود که بخدی، عرض وجود کرد و از این رو اوستا ، این شهر را به اسم و صفت « بخدیم سریرام » یعنی {بلخ زیبا} یاد کرده و ادبیات پهلوی آن را بلخ بامیک یعنی بلخ درخشان خوانده است . کلمه (ور) که اوستا ذکر کرده ، هیچگاه از بخدی و بلخ جدایی نداشته و این (ور) اصلاً {پناهگاه} معنی داشته و بتدریج در مورد خانه، قصر و معبد استعمال شده است. بلخ زیبا ، بلخ درخشان ، بلخ الحسننا ، و بلخ گزین که کانون مدنیت و تهذیب و آئین و زبان و ادبیات، و همه افتخارات آریایی از آنجا نشأت گرفته بود ، مرکز سیاسی و اداری و کانون مملکت

بنفشه آویزه ای فرازین پله های ادبیات کشور ما با نام بلخ زینت یافته است ، وستوده مردان بلندای شعر و ادب دریغ نداشته اند که به پای این عروس شهر ها بهترین گل واژه های بهارستان ستایش را بریزند. بگونه ای که در او ستا بلخ را (بخدیم سریر ام) یعنی { بلخ زیبا } و در ادب پهلوی بلخ بامیک آمده است یعنی { بلخ درخشان } ، فرخی سیستانی بلخ بامی می گوید و مسعودی در مروج الذهب بلخ را بلخ الحسنا می ستاید . و چنانکه الها مهء مفتاح مینویسد اعراب در دوره پیش از اسلام بلخ را ( معشوقه ) نام نهاده بودند. سید ابوالقاسم سمرقندی در کتاب تاریخ بلخ این مادر شهر را چنین وصف می کند «بلخ در اول وضع برخ بوده است و برخ بهره و نصیب باشد ، و بامی منسوب بود به بام و بام مکان مرتفع باشد . یعنی مملکت و پادشاهی بلخ از رفیع ترین انحاء ملک است . « 2  
مسعودی در مروج الذهب از بلخ چنین یاد می نماید: « هفت خانه در مقابل بیت الحرام شناخته شده که خانه چهارم ،

نو بهار است که منوچهر در بلخ به نام (ماه) بنا کرد . . « 3

اعراب که بلخ به وسیله آنان ویران شده است گاهی نتوانستند حقایق را در مورد بلخ بیان نکنند، که خواسته یا نا خواسته بر رد باور های اسلامی خویش می پردازند . مثلاً در باره بانی بلخ و اعظ بلخی از قول ابوذر غفاری نقل می کند که: « دو شهر اند که جبرئیل بر پر مبارک خویش بر دارد ، آن شهر ها را با اهالی وی ، و این دوشهر را به بیت المقدس بر ساند . . . و آن دو شهر یکی به مشرق است و دیگری به مغرب است ، آنکه به مغرب است طرابلس است ، و آنکه به مشرق است ، شهر بلخ است . . « 4

با این گفته ابوذر غفاری بسیاری از شهر های را که در تورات و فرقان از سوی الله با اهالی آن مقدس شمرده است ، حتی قدسیت مکه را که الله فرمایش خانه خویش را در آن داده بود زیر سوال می برد و تقدس را بر بلخ می گذارد .

واعظ بلخی که در قرن هشت هجری می زیسته در کتاب فضایل بلخ می نویسد :

« و گویند که شهر بلخ بنا کرده قابیل کشنده هابیل است و مرقد و مشهد هابیل در موضعی است که آن را میدان گشتاسب می خوانند که اگر شرف و بزرگی تربت پاک او نبود، صاعقه عذاب از دیر باز بر این شهر نازل می گشت ، و لیکن خداوند این شهر را به برکت آن روضه بزرگ از بلا دفع می گرداند « 5

این گفته می رساند که پس آدم و حوا در بلخ بوده اند و نسل بشر از بلخ اند ، از سوی دیگر مطابق اسطوره های دینی، مردم سرزمین ما کیومرث را اولین بشر روی زمین می دانند پس او همان آدم یا ابوالبشر است. این حقیقت دیگر نیست که ادعای توراتیان و فرقانیان را رد می نماید که می گویند : « آدم بر کوه ابو قبیس که در مکه بود فرود آمدند و آدم در غاری در آن کوه فرود آمد و آن غار را گنج ( مغارة الكنز ) نامید و از الله خواست که آن را مقدس بدارد . . . آدم از پروردگارش کلمات را دریافت پس توبه اش را پذیرفت و او را بر گزید و از بهشت که آدم در آن بود برای او حجر الاسود را فرو فرستاد و آدم را فرمود که تا آن را به مکه برد و برای او خانه ای بسازد پس آدم به مکه رفت و خانه را ساخت و گرد آن طواف کرد . . . « 6

از آنجاییکه ادعا منشیان توراتی و فرقانی بر واژگونه گویی استوار است ، پیدایی حقیقت را سخت دشوار می گرداند و رنه همین منشیان خود مدعی اند که آدم از بهشت به سر زمین هند فرود آورده شد . چنانکه طبری از قول قتاده و ابن عباس و علی بن ابیطالب و ابن اسحاق می نویسد: « قتاده گوید خدا عزوجل آدم را به هند فرود آورد . . . و از ابن عباس روایت کرده اند که خدای عزوجل آدم را به صحرای سرزمین هند فرود آورد.

از علی بن ابیطالب روایت کرده اند که خوشبو ترین زمینها، سر زمین هند است که خدا آدم را در آنجا فرود آورد. . . ابن اسحاق گوید که : به گفته اهل تورات آدم در هند بر کوهی فرود آمد که (واسم) نام داشت و گویند که حوا در جده از سرزمین مکه فرود آمد. « 7

همانگونه که گفیم واژگونه و کژگفتاری های دو دسته ی یهودیان و محمدیان بر کلوخ پایه های نا هنجاری ها متکی است. در غیر صورت چه لزوم داشته که خدا زن و شوهری را که در یک ساعت معین از آسمان به زمین فرود می آورد ، یکی را در شرق و دیگری را در غرب اندازد.

به باور تاریخ ، این منبریان ترفند پسند، انگیزه های جانبی خویش را به اذان گرفته اند تا نسل ها را به نماز جماعت خویش دعوت نمایند. که تفسیر این بحث از حوصله این جستار خارج است. اما هر چه کرده اند با آنها نتوانستند هویت مادر شهری بلخ را انکار کنند . فخرالدین بنا کتی در تاریخ بنا کتی می نویسد :

« به اتفاق ارباب تواریخ ، اول کسی که پادشاهی کرد و آئین شاهی به جهان آورد ، کیومرث بود و مغان گویند او آدم است و گویند بنیاد شهر ساختن ، او نهاد و شهر بنا کرد ، هزار سال بزیست و در حیات خود پادشاهی به نبیره خود هوشنگ پسر سیامک داد که پادشاهی عادل بود و عجم گویند که پیغمبر بود. از سنگ ، آهن بیرون آورد و سلاح ساخت و طریق زهد داشت . در حالت سجود دیوان او را هلاک کردند. طهمورث پسر او آن دیوان را هلاک کرد و در مقام ایشان شهری ساخت ، گویند آن شهر بلخ است . « 8

با در نظر داشت همه ی ستایش های همگون و نا همگون ولی حضرت دقیقی بلخی مجموعه ای از این ستایش ها را در یک واژه بر گرفت و بلخ را بلخ ( گزین ) خواند چنین:

چو گشتاسپ را داد لهر اسپ تخت

فرود آمد از تخت و بر بست رخت

**ببلخ گزین** شد بران نوبهار

که یزدان پرستان بدان روزگار

مر آن جای را داشتندی چنان

که مر مکه را تازیان این زمان. 9

چنانکه گفته شد گزین معنی پسندیده و انتخاب شده را می دهد و بلخ بنا به روایات دینی ، اسطوری و تاریخی شهر مقبول و مورد پسند خدا و شاهان و مردمان بوده است.

انگاره ی دیگری که دقیقی بزرگ چراغ فرا راه راهیان خرد می گذارد ، آیت تقدس است برمدح بلخ ، و مقایسه دو مکان در دو فصل نا همگون و متضاد و گوارا و ناگوار در تاریخ که درخشش پر باری دیگری از ستایش بلخ در خرگاه مهتابینه کلام خداوند گار راستین بلخ دقیقی بزرگ میتواند باشد. در این مقایسه، دقیقی، کعبه تازیان را با عبادتگاه خدا پرستان به تصویر کلام می آراند. کعبه یا مکه در نزد تازیان چه پیش از اسلام و چه بعد از آن مکان مقدس بوده است ، در پیش از اسلام این مکان پرستشگاه بت پرستان بود که بنا به شهادت تاریخ سصد و شصت بت که هر کدام متعلق به قبایل مختلفه اعراب میشد، در این خانه قد بر افراشته بودند . و بلند پذیر ترین آن ها چنانکه در تاریخ عرب آمده است عبارت بوده است از : « عزی ( یعنی کاملاً عزیز ) ، منات ( از منیت به معنی سرنوشت ) و لات که از خدایان مقدس بود « 10

عزی و لات و منات زمانی که اعراب در پیش از اسلام به مرحله ستاره پرستی رشد نمودند به مثابه { دختران سه گانه خدا معابدی داشتند } 11 به قول مولف تاریخ عرب در میان این بلند پذیر ترین ها نیز بت دیگری وجود داشت بنام الله.

در تاریخ عرب نوشته شده است که: « الله ( الا له ) تنها معبود مکیان نبوده بلکه خدای اصلی به شمار می رفت. این نام قدیم است و در دو لوح عربی جنوب که یکی ( معینی ) است و به نزدیک علا یافت شده، و دیگری ( سبئی ) است که ذکر آن آمده است و هم بصورت ( هه ل هه ) در الواح لیحانی و مربوط به قرن ششم پیش از میلاد مکرر دیده می شود و لیحان که مسلم است که پرستش الله را از شام آورده بود نخستین محل پرستش آن در عربستان شد . در الواح صفا که مربوط به پنج قرن پیش از اسلام است همین نام بصورت هلاله hallah آمده، و در یک لوح مسیحی مربوط بدوران قبل از اسلام

دقیقی بزرگ با آگاهی از فراز و فرود بتخانه کعبه ، خط تشخیص میان خدا پرستی و بت پرستی می کشد. و می گوید :

بلخ گزین شد بر آن نوبهار  
که یزدان پرستان بدان روزگار  
مر آن جای را داشتندی چنان  
که مر مکه را تازیان این زمان

با خوانش این آیه ی شعری دقیقی بزرگ ، هر خواننده ای پوینده به نتیجه تفریق میان اصل خدا پرستی و بت پرستی نایل می آید، به ویژه اگر فراز و فرود های دو مکان را مورد ارزیابی های تاریخ جهت پیداکردن و باز شناسی تاریخ هویت ملی ، فرهنگی و عقیدتی خویش و مردمان سرزمین خویش داشته باشد . زیرا دقیقی بزرگ با بکار گرفتن کلمه یزدان پرستان و واژه ی روزگار، جان در تن معنی بخشیده است ، به ویژه که آفتابی می فرماید :

بدان خانه شد شاه یزدان پرست

اما درک روان معنی در تن کلام حضرت دقیقی بلخی، دقت بر ریخته های آئینه تاریخ و پالایش زنگواره ها از سیمای آن ریخته ها را بدور ازبال گستری اهریمن به باور های شب ، می طلبد . تا خدا پرستان را از نا خدا پرستان جدا نمود، و به آنچه که دقیقی بزرگ خواسته تا بر نسل های بعد از خویش یادواره گذارد، رسید. با آنکه در همین راستا گفتنی است چیزیکه خداوند گار بلخ دقیقی بلخی را بر ستاوند خرد و قدرت بیان آن بر نشانده است ، پیکره نگاری برهنه حقایق فارغ از کنایه های اسطوره یی و خلوت نشینی های حاشیه ی است. بگونه ای که وقتی می خواهد شناخت و پرستش خدا را متکی بر خرد و عقل باز گویی کند و انگشت اشارت بر اشایی و مقبولیت و معقولیت آیین خدا پرستی در پیش از ایلغار تازیان بگذارد ، و نسل ها را به تفکر بکشاند، در تمثلی از شیوه عبادت خدا، و سپاس خرد ، نماز لهراسب رابه نگاره گری گرفته بی پیرایه چنین می گوید:

- 1 - ببست آن در آفرین خانه را
- 2 - نماند اندرو خویش و بیگانه را
- 3 - بپوشید جامهء پرستش پلاس
- 4 - خرد را چنان کرد باید سپاس
- 5 - بیفگند پاره فرو هشت موی
- 6 - سوی روشن داد گر کرد روی
- 7 - همی بود سی سال پیشش بیای
- 9 - برینسان پرستید باید خدای
- 10 - نیایش همی کرد خورشید را
- 11 - چنان بوده بُد راه جمشید را. 13

ستاوند نشین آسمان ادب بلخ از بند 1 تا به 6 تصویر چگونگی عبادت پروردگار را در حریر کلام می آرید ، و در بند هفت ، طعنه گونه بر رواج عبادات ریا منشانه و بی حضور قلب که پس از چیرگی به خون آلوده آئین عرب دامنگیر مردمان گشته بود، برمنش عبادت راستین پیش از سیطره تازیان بر کشور ما مهر رهگشایانه و تائید نقش میزند.

و در پی آن شگرف تر بند 8 و 9 را باید بر گرفت که در آن یک فصل هزاره سالهء تاریخ آئینی و فرهنگی پیش از پیام آور خرد زرتشت را در سرزمین کشور ما با چندگوهر ظریف و پر بهای کلام بر انگشتر تاریخ نگین می بندد، و به معنی دیگر بحری را در کوزه می ریزد.

نیایش خورشید، دوران پر عظمت پیشدایان بخدی تا ظهور زرتشت بیان آور خدای خرد است ، که مردمان سرزمین ما به آئین و فرهنگ میتزایی می اندیشیدند. در آیین میتزایی، خورشید به مثابه مظهر و تجلی ذات خدا به نیایش گرفته می شد. نیایش خورشید همانند خون در تاروپود هستی معنوی مردمان ما جا داشت که حتی پس از خونریزیها و خشکاندن خون در پیکره خرد ینه باور های مردم خراسان ، قلب ها هنوز آشکار و پنهان در پیکره ها در عشق آن آئین می تبید. و گاهی هم جهت حفظ آن باور، با نبوغ ظاهر آن را بارنگ اسلامی پوشاندند و عرفان اشراق را بنیاد نهادند. چنانکه شیخ اشراق سهروردی در باره نور و هورخش که همانا خورشید است نیایشی دارد بعنوان نیایش هورخش کبیر، که بیان منطقی باور مردم ما به خورشید می تواند باشد. شیخ شهید می گوید :

« بدانکه علاقه ی نفس با بدن با اعتبار جسمی است که آن روح است ، و روح در دماغ نورانی است تا اگر نورش کم شود ، زندگی او مضطرب شود و مالیخولیا حاصل شود و غیر آن . پس او علاقه ی نفس با نور است و اول رفیقی از آن زندگی نور است . بینی میل حیوانات به نور و فرو نشستن حواس و ساکن شدن حرکات در ظلمت شب ، پس شادی نفوس با نور سخت تراست از جمله چیزها . و چون در محسوسات ، و از همه شریف تر است نور است ، پس از انوار آن چه تمام تر است - شریف تر است ، و شریف ترین جسم ها هورخش است که تاریکی را قهر می کند . ملک کواکب و رئیس آسمانها ست ، و کننده ی روز روشن با امر حق تعالی، کافل قوت ها ، خازن عجایب ، صاحب هیبت ، مستغنی به نورش از جمله ای کواکب. همه را نور می دهد و او از کسی نور نمی ستاند، و همه را رونق و بهاء می پوشاند، پاکا خدایا که او را آفرید و نورانی گردانید . اوست مثل اعلی در آسمانها و زمین ها، زیرا که اوست نور انوار اجسام ، چنانکه حق تعالی نور انوار است از آن عقول و نفوس. آیتی دیگر گفت : و الله المثل الاعلی، و این آیتی دیگری را مبین می گرداند از روی مثلی ، اوست آیتی بزرگ که ظاهر است به نورش ، خفی است شرفش بر جاهلان. و آیت حق تعالی ظاهر ترین آیات است و ظاهر ترین آیات هورخش شدید است، و اوست که آیت بزرگترین است و علامه است و فاعل است با امر حق تعالی و پوشیده است ای ظاهر نگشت از بهر شرفش. و اوست که سبب روز است به ظهورش و سبب شب است از بهر خفایش و سبب فصول چهارگانه است از بهر میلش به جنوب و شمال ، و او روشن کننده ء چشم سالکان است و سیلت ایشان است به حق تعالی پس اوست که حی ناطق است و ظاهر تر است ، و اوست که حجت است بر بندگان خدا ، و اوست آیت توحید ، زیرا که او یکی است در مرتبت ، او گواهی می دهد به یکی ، و اوست که وجهت بلند تر است از آن خدا بر زبان اشراق و او روی و چشم و دل عالم است . » 14

باور میتزایی یا خورشید نیایش را حتا در اشعار مولانا جلال الدین که مذهب اشعری گاهی چون دماغه ی در بحر کلامش بستر می گستراند ، میتوان دریافت جایکه می گوید :

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم  
چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم . 15.

کمتر شاعر و روشنفکر زمانه ها را تاریخ ادب سرزمین ما بیاد دارد که در ستایش و نیایش خورشید گلدسته های کلام نیاراسته باشد . اما همه گلدسته چیده اند ، ولی دقیقی بلخی ابر از چهره خورشید بر کشید تا جهان و باغهای گلای هستی ما را در نور آن روشن بنمایاند ، و « بدان را به دین خدای آورد».

در پرتوی این آرمان سترگ است که دقیقی بلخی پس از بر خوانی سروده های روزگاران تابناکی مادر شهر خرد، که بدست اهریمنان آدم روی تازی در حجله دودین به ماتم فصل های آفتابی خویش می گیربست ، به تصویر شگفتن درخت گشن خرد در باغستان دامن آن مادر، در آن روز گاران می پردازد :

چو یکچند سالان بر آمد برین  
درختی پدید آمد اندر زمین  
در ایوان گشتاسب بر سوی کاخ  
درختی گشن بود بسیار شاخ

دقیقی بزرگ با آوردن نام پاک زرتشت روزنه ای را به سوی گلستان رنگین اعتقاد ات اهورایی چند هزار ساله ی مردم ما می گشاید ، گلستان که در آن هزاران شاخه گل از راز و رمز خوشبختی ، زیبای ، لطف وسعدت همگانی انسان ها ، معطر با شبم نماز یزدان ، شمیم می افشاند :

همه برگ وی پند و بارش خرد  
کسی کو خرد پرورد کی مُرد  
خجسته پی و نام او زردهشت  
که آهر من بد کنش را بکشت

پیام ظهور زرتشت پیغان آور خدای در اشعار دقیقی بلخی مرحله ی از نهادگاری باور ها و قانون زندگی بر پایه خرد

است ، یا به بیان دیگر آغاز مرحله ی تدوین قانون زندگی بر اصول و هنجار های خرد به شمار می آید . با این حال ، بنیاد گذار و سرایشگر نهادینه های خرد اوستایی در شاهنامه، دقیقی بلخی را باید نام برد ، اوست که کلام آسمانی اش را از زادگاه نزول فرّه یزدی {بلخ} ، آغاز مینماید و آنگاه به شناسایی پیغام آور خدای خرد و خردمندی رسالت او می پردازد، این چنین:

به شاه کیان گفت پیغمبرم

سوی تو خرد رهنمون آورم  
جهان آفرین گفت بپذیر دین  
نگه کن برین آسمان و زمین  
که بی خاک و آبش بر آورده ام  
نگه کن بدو تاش چون کرده ام  
نگر تا تواند چنین کرد کس  
مگر من که هستم جهان دار و بس  
گرایدونک دانی که من کردم این  
مرا خواند باید جهان آفرین  
زگوینده بپذیر دین اوی  
بیاموز از و راه و آئین اوی  
نگر تا چه گوید بر آن کار کن  
خرد بر گزین این جهان خوار کن  
بیاموز آئین و دین بهی  
که بی دین نا خوب باشد مهی

دقیقی بزرگ شاهنامه را قرآن گونه به سرایش می آغازد، یعنی هر آیت مبارکه شعری آن دیوان از تفاسیر رویداد های تاریخی و حقایق اسطوری تاریخ کشور ما را در خویش نهفته دارد .  
که در اتکای چنین یک ضرورت بوده که فردوسی بزرگ تفسیر کبیر تاریخ هویت ملی ، آئینی ، و فرهنگ مردمان سرزمین ما را که امروز به قرآن عجم یا شاهنامه فردوسی مسما و آبشخور تشنگان خردخرد اندیشه مییابد، {بنام خداوند جان و خرد— کزین بر تر اندیشه بر نگذرد} آفرید.

ابر مرد خرد دقیقی بلخی پس از پنجاه و دو آیت شعری که فرد گرد از خرد پذیری گشتاسپ یعنی آیین زرتشت است و اولین عبادتکده زرتشتیان در بلخ بنام { مهر برزین} و روشن نمودن آذر ، و نشاندن درخت کشم که در ان گشتاسپ شاه شاهان یادگار گونه می نویسد : { که پذیرفت گشتاسپ دین بهی} ، آن درخت کشم که در جوار عبادگاه خدا پرستان بلخ قرار داشت به وسیله زرتشت و گشتاسپ بر شانده شد، که خود دارایی سرگذشت است که مانند هر بند از آیات شعری دیگر دقیقی بلخی لازمه ای نوشتن یک کتاب جداگانه را می خواهد. درخت کشم:

چنانچه اگر کوتاه مثلاً از سرنوشت درخت کشم یاد نمایم .

و جفای را که اعراب در حمله خویش در پهلوی دیگر وحشیگری ها و نامردمی ها در حق این درخت انجام داده اند بر شمیریم می نویسند که : « این درخت که به درخت کاشمر نامور گشته به گفته تعالی

{ یکی سرو آزاد را زردهشت

به پیش در آذر آن را بکشت }

سرو کهن ، کهن و سیله شد تا جاییکه آوازه اش به گوش المتوکل عباسی رسید ، در این هنگام ساختمان جعفریه را آغاز کرده بودند ، متوکل نامه ای به خواجه ابوالطیب و امیر طاهر ابن عبدالله می نویسد که درخت را ببرند و به بغداد بفرستند ، آنچنانکه شاخه از آن کم نشود .  
با درخواست و دستور متوکل عباسی مردم بی تفاوت نماندند ، چنانچه زرتشتیان یا بگفته کتاب گیرگان جمله جمع شدند و خواجه ابوالطیب را گفتند ما پنجاهزار زر نیشابوری خزانه خلیفه را خدمت کنیم ، در خواه تا ازین بریدن درخت در گذرد ، چه هزار سال زیادت است تا این درخت را کشته بودند .  
درخواست مردم پذیرفته نشد . حکم خلیفه حکم خلیفه بود ، اره ای بر تنه پر تنه درخت کار گر افتاد و در وحشت و نگرانی مردمان به زمین افتاد ، و چون بیفتاد در آن حدود زمین بلرزد و کاریز ها و بنا ی بسیار خلل کرد . سر انجام با هزینه ی پانصد درم بر هزار و سه صد اشتر گذاشتند تا به جعفریه بردند . نزدیکی های جعفریه رسیدند ، غلامان ، متوکل را کشته بودند ، مردمان آنرا به حساب بریدن سرو کاشمر

گذاشتند « 16 .

با دریخ و درد که به شمار انگشتان دست در افغانستان از احوال کاشمر کسی آگاهی نداده است .  
بعد از این پنجاه و دو آیت که هریک از آیات فرگرد از تاریخ چندین هزار ساله آمیزه با خرد مردمان سرزمین ما می باشد ، دقیقی بلخی ، پیوستگی و غرور خرد را بر استوایی آزادگی استوان می نمایاند و آن را می ستاید .

دقیقی به نقل از پیغام آور خرد زرتشت بزرگ ، نخستین چالش با اهریمن را آزادی از زنجیره ی پاژ دهی بر می تاباند . و این پولادینه شمشیر تصادفی نبود که ، دقیقی بر نیام دلاوران آوردگاه نبرد با اهریمن می گذارد . از قامت این شمشیر آذر دفاع از خرد می درخشد . دقیقی بزرگ خواسته بیاموزاند که پاژ و جزیه دادن ژرفای بندگی و اسارت و پست زیستن انسان را می سازد . فقط انسانهای زبون و بیچاره است که تن به جزیه و پاژ می دهند ، و این ناپسند ترین چیزی است که آئین خرد با آن می باید بستیزد . چنانکه می فرماید :

بشاه کیان گفت زرتشت پیر

که در دین ما این نباشد هژیر

که تو پاژ بدهی بسالار چین

نه اندر خور دین ما با شد این 17 .

چرا دقیقی بزرگ از میان انبوه از مسایل ، حماسه چالش با پاژ و جزیه را آغازین می گرداند؟  
پاژ و جزیه :

پاسخ به این پرسش بر میگردد بر باز نگری اندیشه و جهان بینی دقیقی ، و روزگاران که آن ابرمرد خرد میزیسته است . دوران زیست ، دقیقی بلخی عصر سامانیان است ، روزگار سامانیان را میتوان دوره ی رنسانس در تاریخ بعد از ایلغار عرب بر سرزمین ما نامید . این دوره ، روزگاران احیای آئین ، فرهنگ ، علوم ، و ادبیات و صنایع گذشته ما بود که بدست اعراب جزیه ستان و غنیمت جو مسلمان یکسره با شلاق دین جزیه بی شان بی نفس شده بود .

دقیقی بزرگ با ناپسند خواندن جزیه و پاژ ، پرده از چهره زشت (دیومردم) های سیاه چرده ی بر می

دارد که از چهارصد سال تا به روز حیات او (دقیقی) خراسان را با لکد جزیه ستانی و پاژگیری ،

غنیمت ستانی و کنیز گیری خویش به خاک و خون کشانده بودند . که جز این ، دیگر نشانه ای از

شرف در کالبد اندیشه شان سراغ نمی توان یافت . که تفسیر آن دیو مردمان را فردوسی بزرگ چنین

مینگارد :

ازین مار خوار اهرمن چهرگان

زدانای و شرم بی بهرگان  
 نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد  
 همی داد خواهند گیتی بباد  
 ازین زاغ ساران بی آب و رنگ  
 نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ  
 شود خوار هر کس که هست ارجمند  
 فرومایه را بخت گردد بلند  
 پراگنده گردد بدی در جهان  
 گزند آشکارا و خوبی نهان  
 بهر کشوری در ستمگاری  
 پدید آید و زشت پتیاره بی  
 چو با تخت منبر برابر کنند  
 همه نام بوبکر و عمر کنند  
 ز پیمان بگردند و ز راستی  
 گرامی شود کژی و کاستی  
 نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر  
 ز اختر همه تازیان راست بهر  
 زیان کسان از پی سود خویش  
 بجویند و دین اندر آرند پیش 18 .

دقیقی این دانای بزرگ همانگونه که گفته شد ، نمی خواهد قفل های دروازه تاریخ را خود برای دیگران بگشاید ، بلکه کلید می دهد تا پناهجویان رستگاری و آزادی که در بند اند خود درب های زندان بشکنند و از دهلیز های تنگ و تاریک تاریخ عبور نموده به گشایش دروازه باغستان های خرد ، تفرجگاه های { مهر برزین و نوبهار } و گلگشت های آزادی ، پاکی ، و دیگر آبادی های سزوار انسان و انسانیت دست یازند .

هدف دیگر دقیقی بزرگ از به آغاز گرفتن چالش با باژ و جزیه در ابتدای آیات اشعارش ، هشدار و آموزشگرانه است که به شاهان و خداوندان سامان می دهد، تا مبادا چنان طاهریان و صفاریان با رنگ شرم و بی ننگی دامن در تاریخ آلوده سازند و چهارصد دختر نوجوان خراسانی را جهت ارضای شهوت خلیفه اعراب مسلمان ، باج پیشکش نماید .

در تاریخها نوشته شده است که: « عبدالله بن طاهر پوشنگی 400 دوشیزه نوجوان را به خلیفه بغداد از خراسان

فرستاد » 19

در حالیکه مسعودی در مروج الذهب می نویسد که این خلیفه و پیشوای مسلمانان : « چهار هزار کنیز داشت که با همه خفته بود » 20

و یا بقول مولف ناشناخته تاریخ سیستان و مروج الذهب مسعودی که در باره صفاریان می نویسد یعقوب لیث

« . . . رسولی فرستاد سوی معتمد ( خلیفه عباسی ) با هدیه ها و پنجاه بت زرین و سیمین که از کابل آورده بود ، سوی معتمد فرستاد که به مکه فرستد تا به حرم به راه مردمان فرو برند رغم کفار را . »

21

و برادرش عمرو لیث نیز چنانکه مسعودی می نویسد « بسال دویست و هشتاد و سوم از جانب عمرو لیث صفار هدیه ها رسید که از جمله یکصد اسب مهاری خراسان بود با جمازه های بسیار و صندوق های فراوان و چهار میلیون درم پول نقد ، بتی روئین نیز همراه آن بود که بشکل زنی ساخته بودند و چهار دست داشت و دو حمایل نقرهء مرصع به جواهر سرخ و سپید بر آن آویخته بود { این مجسمه بدون شک پیکره میترا بوده است . م } و در مقابل این مجسمه بتان کوچک نیز بود که دست و صورت داشت و زیور و جواهر بر آن بود . این مجسمه بر گاوی بود که به اندازهء طبیعی ساخته شده بود و

دریا مرد خرد دقیقی بلخی میدانست که آل سامان نسبت به دین و سنت های عرب تفقدی ندارند. زیرا آل سامان از خانواده سامان خدات بلخ بودند که به آئین زرتشتی تعلق پاک داشتند. اما نمی توانستند پس از سه صد سال در حالیکه حضور سیاه اعراب هنوز پیکر هستی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و آئینی جامعه خراسان زمین رادر سایه تیره ای هول و وحشت اهریمنانه خود نگهداشته بودند، بیکبارگی به شکار شغالان برآیند و از مصیبت اشغال آنها کشتزار های خرد را بیالایند.

با سری از کناره جویی ها، در پی آن نبودند که ستیزشگران با اهریمن را در فراخستان نبرد به سرزنش بشینند. چنانکه در آئینه روزگاران سامانیان اگر دیده بر دوخته شود به نظاره قامت هایی چشم بر می خورد که انوار افاضات خورشید بینش و دانش شان چراغ رهیابانه یی پویندگان خرد سده ها بوده است و ظلمت پرستان تا به امروز نمی توانند در برابر آن انوار، چشم بسوی روشنایی ها گشایند. عکس آن همچنان از فرودینه مگاک های اندیشه، آن گردونه های تاریخ نور را نفی می دارند. فراهم گستری این سفره فرهنگ و آئین در گستره ای ستاوند نشیانیان خرد، پر از فرآورده هایی کامل در جهت رشد جان و تن انسان شد، و دوره باهمی و همسویی های مردم ما برگرد داشته های تاریخی شان که مظهر از یک دوره تمدن عالی بود مهیا گردید. از هر گوشه و کنار نفیر نفرت از استیلا ی فرهنگ بیگانه بگوش جان می رسید. چنانکه در زمان سامانیان است که ابو بکر محمد بن ذکریای رازی امکان یافت که پیکانه بر کمان نهد و جغد های فلسفه و جُعل هاییکه از سفه های خویش دیواره ها بلند نموده بودند،

فرو ریزاند. 23

مانند ابوبکر رازی دهها رخسوار اندیشه چون تکاور تیزه پویی در فشی برگشت به اصل هویت فرهنگی و آئینی و خرد را در کانون های روشن بر افراشتند. حتی زنان کشور ما که هر چند دست و پای شان بر زنجیره ای زندان سنت های اعراب بسته شده بودند، زنجیر ها بشکستند، هر چند به بهایی جان شان هم اگر تمام شد از فریاد سکوت شکن و تعرضی خویش بر ضد خفاشان شب پرست دریغ نورزیدند. که یکی از آن میان در آن دوران، رباعه بلخی است. شاهدخت فر آئین بلخ وقتی به نظاره ظهور بهار اندیشان سرما ستیز می نشیند، شادیانه به نسل های باغستان های بلخ هدیه کلام و پیام خویش در سینی زرقام شعر همانند زیبایی تن خویش، بدین معنی چنین می آراید:

زبس گل که در باغ ماوی گرفت  
چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت

یمامه بلخ رباعه، باز شگفتن بنفشه های خرد را در بهشتینه های بلخ نه پیش آمد گونه و بر هم قافیه کرد ن تصادفی شعر بر کتاب ارژنگ مانی همانند کرده است بلکه کتاب مانی را به مثابه از نمادی بر ضد تفکرات بادیه یی اعراب که سه صدسال بر سرنوشت خراسان خشونتبارترین ناروایی ها را روا داشته بودند مانند آورده است. 24

واز این دست بسیار بودند کسانی دیگری که ذکر ایشان با سنگ ترازوی این مقال گرانی می نماید. اما عقاب معراج سایه خرد دقیقی بلخی پرواز خویش را شکوهنده در فصل شگفتن ها می آغازد و ابر های دودگین را با پیکانه های پرش خویش از چهره آفتاب تاریخ آسمان کشور می زداید. او با این پرواز نخست چنان که گفته آمدیم دژ ستمگرانه پرداخت باژ و جزیه را می کوبد، و بدیگونه می نمایاند که تن در دادن به پرداخت باژو جزیه نه آئین آزادگیست و نه جزیه ستانان و باژگیران آئین داران انسانی.

در آن روزگار با وجود آنکه سامانیان درختان سرو آزادی را بر جاده های کشور مان می نشانند و عرض استقلال می نمودند، با انهم نمی توانستند یکسره به نفی کامل معروف اعراب سوره توبه آیه بیست ونه یعنی جزیه ستانی و ساوگیری شان پردازند که از سه صد سال بدان سو بر زندگی اجتماعی مردم و جامعه نافذ شده بود و اصل اساسی و سبب اصلی حمله اعراب را بر سرزمین ما تشکیل می داد

ابر مرد خرد دقیقی بزرگ در تمثیل اسطوریی ، به شاهان سامانی و دلیران روزگار می آگاهند که برستم ستمگران تازی سر نهد و خویشتن خویش و جامعه را از مجازات آنها رها سازند ، تا تاج سر فرازی را همیشه بر سر داشته باشند بنا بر آن بگونه امثال و حکم از سوی پیغام آور خرد زرتشت می فرماید :

نباشم برین نیز همدستان  
که شاهان ما در گه باستان  
بترکان نداد ایچ باژو ساو  
برین روزگار گذشته بتاو . 25

بتا و ، کلمه از مصدر بتابیدن است که معنی رها کردن و گذاردن را می دهد. و دریا مرد خرد دقیقی بزرگ این صیغه را بدان آورده است که بر نسل های بعد از خویش ، امر خرد را آشکار نموده باشد ، و از جانبی هم ستمی را که از ایلغار اعراب ، مردمان سر زمین ما کشیده اند یاد واره نقش تاریخ گرداند . که همانند گشتاسپ بر بارگاه خرد و غرور انسانی بر علیه وحشیان آدم روی تکیه کنند ، این چنین:

پذیرفت گشتاسپ گفتا که نیز

نفرمایش دادن این باژ چیز . 26

نه تنها ساو جزیه مادی که میبایست بتاوید از پرداخت باژو جزیه معنوی ، که بدختانه مردم کشور پس از سقوط سامانیان یعنی شکست دوره رنسانس در تاریخ کشور دوباره جامعه ما به وسیله مستعربه های مانند محمود غزنوی در مغاک سیه ای امر و نهی اعراب زندانی شدند و تا کنون اسیر هستند ، نیز حضرت دقیقی می خواست جامعه را آزاد سازد .  
تفسیر آیات آسمانی و آرمانهای دقیقی بلخی را حضرت فردوسی بزرگ در یا مرد دیگر خراسان زمین چنان تکمیل کرده است که بشریت امروز بر معبد کلام او سر تعظیم فرود می آورد .  
انکار از دین عرب:

چیزی دیگر که دقیقی بلخی را بر ستاوند بالاتر از صدرنیشان خرد و ادب تاریخ کشور ما بر می نشاند ، همانا تابش آفتابینه عقیده و ایمانش بر خرد است .  
گفتنی است که کمتر شاعر است در تاریخ که به اصل { **تقیه** } اتکا نکرده باشد . تقیه اختفای عقلانی ایمان را گویند ، برای احتراز از هلاکت خود و خویشاوندان ، و اهل تقیه اجازت دارند که با صدای بلند منکر ایمان خویش گردند . 27

حتی خداوند گار سخن فردوسی بزرگ که با نوشتن شاهنامه کبیر شیشه ناموس خرد را در همه زمانه بدوش گرفت ، با آنها چنان دقیقی بزرگ انکار از دین عرب نکرده و اعلام بازگشت خویش به آئین خرد را ننموده است . اما دقیقی بلخی دلیرانه برکاه خرمن پندار تازیان آتش می زند ، و چنین از خویش آگاهی می دهد:

دقیقی چار خصلت بر گزیده ست

بگیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ

می خون رنگ و کیش زردهشتی 28

داکتر ذبیح الله صفا نیز بر این نکته صحه می گذارد که به غیر از دقیق بزرگ بسیاری از دیگران جهت حفظ نعمت تن اختفای عقلانی نموده اند . او می نویسد : « دقیقی بر آئین زرتشتی بوده و خود برین گفته دلایلی دارد که ذکر خواهیم کرد . برخی بسب آنکه وی اسم و کنیه مسلمانان دارد در زرتشتی بودن او تردید کرده اند ، لیکن این دلیل قاطعی نیست ، زیرا ما کسانی را در سه چهار قرن اول داریم که اسم خود و پدر شان اسامی مسلمانان بوده ولی در زردتشتی بودن شان تردیدی نیست» 29

این امر به ویژه شامل شاعران و ادیبان و وفلاسفه می‌گردد. زیرا آنها مجموعه‌ای به تعبیر امروز از روشنفکران بوده‌اند روشنفکران که اکثریت شان به زبان عربی تکلم و تعلم می‌نمودند، بدین لحاظ مبانی اسلام را خوب می‌دانستند. بعید به نظر می‌آید که کسی از ذات ناهنجارها آگاه باشد و هنجارها را قربانی ناهنجاری‌ها نماید، این فقط می‌تواند کاری اغبیاء غیبین باشد.

دقیقی بلخی چنان بر بنیادی بودن و حقیقت آئین زرتشتی در پرتوی خرد ایمان دارد که نا هراسناک از شمشیر یاوگیان تازی بر خلاف نص عرب سوگند خورده می‌فرماید:

به یزدان که هرگز نبیند بهشت  
کسی کاو ندارد ره زردهشت

سوگند دقیقی بیان تار و پود اصل حقیقت در تقابل با دورغ هاست، دروغهای که ستم آن را امروز هم مردمان نه تنها کشور ما که جهان با پوست و گوشت خویش احساس می‌نمایند، اما به گفته سعدی شیرازی:

گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز  
گوسفندان دیگر خیره در او می‌نگرند.

یکی از آرزوهای دقیقی بلخی که بدون هیچ تردید پند نامۀ رهگشایانه می‌تواند بر نسل‌های همه زمانه در نبرد با اهریمن دروغ باشد: این آرزو مندی او است:

یکی زرتشت وارم آرزویست  
که پیشت زند را بر خوانم از بر 30

(زند) تفسیر است که بر کتاب آسمانی اوستا نوشته شده است یعنی تفسیر اوستا.  
در جای دیگر خداوندگار راستین بلخ آرزوی خویش را چنین بیان می‌فرماید:

ببینم آخر روزی بکام دل خود را  
گهی ایارده خوانم شها گهی خرده

ایارده: (پا زند) را گویند چنانکه می‌نویسند: «... یکی دوسه پس از یورش تازیان و چیرگی اسلام، استعمال زبان پهلوی متروک شد و مردمی که زرتشتی باقی مانده بودند، قادر به فهمیدن زبان پهلوی و معانی اوستا نبودند. این بود که در آن هنگام، اوستا و تفسیرهایی از پهلوی به فارسی ترجمه شد و تفسیرهای دیگر، به فارسی بر آن نوشتند. این مجموعه را پازند می‌خوانند. و خرده اوستا در بر دارنده تکه‌هایی است از بخش‌های مختلف اوستا و بخشی از آن به زبان فارسی است.» 30

داکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران این شعر را:

بر خیز و بر افروز هلا قبله زردشت  
بنشین و بر افکن شکم قاقم بر پشت  
بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار  
ناچار کند رو بسوی قبله، زردشت

از دقیقی بلخی می‌داند. اما متذکر می‌گردد که این دو بیت با دو بیت دیگر در دیوان سنایی چاپ آقای مدرس رضوی ص 770 به اسم سنایی آمده است.

بهر حال اگر از سنایی هم باشد، چنانکه گفته شد روشنفکران گاهی نمی‌توانند نیات درونی خویش را پنهان دارد و حقیقت را بیان ندارند.

در پایان این مختصر با در نظر داشت عدم صلاحیت خویش، از انجمن‌های فرهنگی و ادبی داخل و برون مرزی تمنا می‌برم که به خاطر پاسداری خرد و خرد اندیشان تاریخ کشورمان روزی را از میان روزهای سال بگونه پیوسته به روز تجلیل از خداوندگار راستین بلخ دقیقی بزرگ، اختصاص بدهند.

واز پیر خرد ستایش به عمل آورند.

ومن الخرد التوفیق

المان، اول سرطان 1384

پینوشتها:

- 1- الهامه مفتاح ، جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون ، ص 22
- 2 - همانجا ، ص ، 70 ، واعظ بلخی - فضایل بلخ ، ص 28
- 3 - ابوالحسین علی بن حسین مسعودی ، مروج الذهب ، جلد اول ص 589
- 4 - واعظ بلخی ، فضایل بلخ ، ص 14 - الهامه مفتاح ، ص 103
- 5 - همانجا
- 6- احمد بن ابی یعقوب ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی ، جلد اول ص 4
- 7 - محمد بن جریر طبری ، تاریخ طبری ، جلد اول ، ص 72 - 73
- 8 - فخرالدین بناکتی ، تاریخ بنکتی ، ص 28 - الهامه مفتاح جغرافیایی تاریخی بلخ و جیحون ص 103
- 9 - شاهنامه فردوسی ، نشر قطره متن کامل ف ص 646
- 10 - فلیب خوری حتی ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تاریخ عرب ، ص 125 - 126
- 11 - همانجا
- 12 - همانجا ، ص 128 - 129
- 13 - شاهنامه فردوسی ، ص 646
- 14 - هاشم رضی ، حکمت خسروانی ، ص 342 - 344
- 15 - جلال الدین محمد بلخی ، دیوان غزلیات شمس
- 16 - سایت بنیاد فرهنگ ایران
- 17 - شاهنامه فردوسی نشره قطره ، ص 648
- 18- همانجا ، ص 1345 - 1346 - 1253
- 19 - عبدالح حبیبی ، افغانستان بعد از اسلام ص 617
- 20 - مروج الذهب ، جلد دوم ، ص 540
- 21 - تاریخ سیستان از مولف نامعلوم به تصحیح ملک الشعرا بهار ص 220
- 22 - مروج الذهب ، جلد دوم ، ص 632
- 23 - سلیمان راوش ، رجوع شود به مقاله ابوبکر بن ذکریای رازی ، سایت های آریایی و مشعل
- 24 - رجوع شود به مقاله ، رابعه بلخی یا حمامهء در حمام خون ذویان خرد، سایت آریایی و مشعل ، کابل ناتهم
- 25 - شاهنامه فردوسی ، ص 648
- 26 - همانجا
- 27 - رجوع شود به کتاب اسلام در ایران ، اثر پطروشفسکی ، ص 274
- 28 - ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ص 409
- 29 - همانجا ،
- 30 - همانجا ص 410
- 31 - داکتر فرهنگ مهر ، فلسفه زرتشت ص 141
- 32 - تاریخ ادبیات ایران 410 .